

خوانش ایران با عینک آمریکایی

تصویر ایران در اذهان سیاست ورزان آمریکایی

مقاله ذیل با عنوان «شیطان بزرگ آمریکا: وسواس ۴۰ ساله با ایران»، اثر دانیل بنیامین^۱ و استیون سایمون^۲ که در شماره ۶ نوامبر ماهنامه فارین افرز منتشر شده، در تلاش است تا به واکاوی رویدادهای ۴۰ سال اخیر در روابط ایران و آمریکا بپردازد اما نکته جالب توجه در این روایت، نگاهی است که طرف مقابل حتی در سطح تحلیلگران سیاسی به ایران دارد و آن، یک رویکرد یک جانبه‌گرا و تنها از دریچه آمریکایی و بازخوانی وقایع با نگاه شرارت‌بار برای ایران است (چنانکه ایران را شیطان بزرگ آمریکا قلمداد نمودند)، بدون اینکه بی‌اعتمادی روزافزون به آمریکا در ایران، واکاوی شود یا در نهایت، تصویری - حداقل - واقع‌بینانه از جریان

افول اعتماد به آمریکا در اذهان ایرانیان، سیاستمداران ایرانی و نظام اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد. این مقاله در کنار بسیاری از تحلیل‌های سطحی و منتج از اخبار رسانه‌ها، به نوعی منعکس‌کننده تصویری است که نخبگان سیاسی و سیاست ورزان آمریکایی از ایران دارند (البته این تصویر به نوعی در میان مدت نیز، غیرقابل تغییر خواهد بود) و در نهایت، مبتنی بر یک رویکرد محافظه‌کارانه به اتخاذ و توصیه راهبردهایی می‌پردازد که آمریکا بتواند از بحران دشمنی ایران با آمریکا بکاهد و ایران را به یک دشمن کنترل شده مبدل سازد (چنانکه شوروی را به این مسیر کشاندند)؛ هرچند نویسندگان، به روند کنونی ترامپ نیز امیدوار نیستند.

تصور کنید که تاریخ نویسان از یک قرن پیش، می‌خواستند پیش‌گویی کنند که ایالات متحده آمریکا از اواخر جنگ سرد تا سال ۲۰۲۰، بیشترین ترس را از چه قدرتی داشته است. آن‌ها با بررسی استراتژی‌های امنیت ملی دولت‌های متوالی روسیه، این تصور را در عملکرد این دولت در مقابل آمریکا مشاهده می‌کردند که اول، به‌عنوان دشمن اصلی ایالات متحده، سپس به‌عنوان یک دوست و سرانجام، به‌عنوان یک مزاحمت چالش برانگیز در عرصه‌های ملی و بین‌المللی بوده است. آن‌ها شاهد بودند که چین از یک شریک پاره‌وقت، به یک رقیب قدرتمند تبدیل شده است. کره شمالی نیز به‌عنوان یک موضوع فرعی ظاهر می‌شود. تنها یک کشور به‌عنوان دشمن ثابت و غیرقابل تحمل باقی می‌ماند: ایران. از زمان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، واشنگتن در خطابه‌های رسمی و اسناد استراتژیک خود، به‌طور مداوم، ایران را به‌عنوان یک

1 - America's Great Satan: The 40-Year Obsession With Iran
2 - Daniel Benjamin
3 - Steven Simon

دشمن و بازیگر خطرناک عالم سیاست به تصویر می‌کشد. در ماه‌های اخیر، ایالات متحده و ایران، بار دیگر مانند گذشته به آستانه درگیری نزدیک شده‌اند؛ دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا توافق هسته‌ای خود را با ایران پاره کرد و سیاست «فشار حداکثری» را اتخاذ نمود تا اقتصاد ایران را خفه کند. در همین حال، ایران با افزایش تنش‌ها، حمله به چندین نفت‌کش در حال عبور از خلیج فارس، شلیک به یک پهپاد آمریکایی و حمله به یک تأسیسات نفتی در بقیق^۴ عربستان سعودی، واکنش نشان داده است.

هیچ‌یک از رؤسای جمهور ایالات متحده به اندازه ترامپ، دمدمی مزاج نبوده‌اند و این احتمال وجود دارد که پس از بازی با مفاد قرارداد، او دوباره به سمت توافق با ایران سوق پیدا کند. شاهد آن هم اخراج مشاور امنیت ملی اش، جان بولتون^۵، یک نظامی مخالف ایران است؛ اما رویکرد ترامپ در طول سه سال اول ریاست جمهوری خود، هیچ مکثی نداشته است. در واقع، یک رویکرد خصمانه به سمت ایران را هرچه بیشتر تقویت نموده که طی ۴۰ سال گذشته، سیاست خارجی آمریکا بوده است. دولت‌های قبلی این خصومت را با مصلحت‌گرایی و تلاش‌های دوره‌ای برای دستیابی به توسعه - که اغلب در لفافه رویارویی

پوشیده بود- متعادل کرده بودند؛ اما اکنون ترامپ، با انگیزه‌های سیاسی بیشتر و تشدید لابی‌ها توسط اسرائیل و عربستان سعودی، این دشمنی را به صورت کاریکاتوری پیش برده است. با انجام این کار، او یک محاسبه غلط و پرهزینه را به کار انداخت که ممکن است، خروجی وارونه‌ای را به دنبال داشته باشد. ایران تهدیدی برای موجودیت ایالات متحده نیست، اما یک تضاد جدی با ایران وجود دارد؛ زیرا زمانی که واشنگتن توسط رقبای قدرتمند خود مانند چین و روسیه، به حذف از معادلات جهانی تهدید می‌شود، علاقه‌مند به حضور پرهزینه خود در خاورمیانه است.

در مواجهه با چشم‌انداز واقعی یک جنگ که هیچ نفعی برای هیچ‌کس نخواهد داشت، وقت آن است که ایالات متحده در مورد برخی فرضیات منتهی به بن‌بست فعلی تجدیدنظر کند. وقت آن فرارسیده است تا ایراد تفکر استراتژیک ایالات متحده - به نام «اسارت پارسی»^۶ - اصلاح شود.

یک کشور یا یک موضوع منازع فیه؟

در عبارات تعادل قدرت، و سواس واشنگتن با تهران بی‌معنا است. جمعیت ایران، یک چهارم جمعیت ایالات متحده است و اقتصاد آن در بیشترین مقدار، تقریباً دو درصد آمریکا است. ایالات متحده و

نزدیک‌ترین متحدان آن در خاورمیانه (اسرائیل، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) به صورت مشترک، سالانه حداقل ۷۵۰ میلیارد دلار برای نیروهای مسلح خود، تقریباً ۵۰ برابر بیشتر از ایران هزینه می‌کنند. هم اسرائیل و هم ایالات متحده، می‌توانند پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و همچنین فناوری‌های شناسایی، نظارت و مدیریت نبرد را تولید کنند اما ایران، نمی‌تواند این کارها را انجام دهد، زیرا پایه صنعتی آن قدیمی است و سیستم‌های تسلیحاتی نیروی هوایی و دریایی اش نیز منسوخ شده‌اند. ایران دارای موشک‌های بالستیک، کروز و هواپیماهای بدون سرنشین دوربرد است که می‌تواند به اسرائیل یا کشورهای حوزه خلیج فارس حمله کند، اما نمی‌تواند از آن‌ها بدون دلیل، به مقابله به مثل ویرانگر استفاده کند. اگرچه به نظر می‌رسد با حملات سپتامبر خود به تأسیسات آرامکو سعودی^۷، این ملاحظه را ترک کرده است.

برخلاف توانایی‌های جزئی و معمول ایران، سیاست‌گذاران ایالات متحده - که مدت‌هاست به دنبال ترغیب کشورهای منطقه به جلوگیری از اعمال تسلط ایران بر خلیج فارس هستند - به دو دلیل، به ایران به چشم یک تهدید نگاه می‌کنند. دلیل اول، شرایط جغرافیایی است؛ ایران دارای یک ساحل وسیع در خلیج فارس است که از طریق آن،

7 - Saudi Aramco

6 - Persian captivity

4 - Abqaiq

5 - National Security Adviser John Bolton

حدود یک پنجم نفت جهان در این کشور جریان دارد. از نظر تئوری، ایران می‌تواند با بستن تنگه هرمز، با اثرات بالقوه فاجعه‌آمیز بر اقتصاد جهانی، مانع جریان نفت شود. از نظر عملی، این تهدید دور از دسترس است. در ۴۰ سال گذشته، هیچ‌گاه ایران نتوانسته است این تنگه را ببندد و حتی اگر این کار را هم انجام می‌داد، عراق، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، همگی می‌توانستند از مسیرهای صادرات جایگزین استفاده کنند یا آن‌ها را توسعه دهند؛ اما ایران نمی‌توانست.

دلیل دوم نگرانی ایالات متحده، برنامه هسته‌ای ایران است. اگر ایران سلاح اتمی تولید کند، می‌تواند هژمونی منطقه‌ای را که ایالات متحده در تلاش است از آن جلوگیری کند، برقرار نماید. ایران دارای سلاح هسته‌ای، می‌تواند منظره استراتژیک در خاورمیانه را متحول کند و تهدیدی جدی برای اسرائیل - که نزدیک‌ترین متحد واشنگتن در منطقه است - باشد. در زمان رئیس‌جمهوری باراک اوباما^۸، ایالات متحده تا حد زیادی این مشکل را با توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵، برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)^۹ - که به مدت ۱۵ سال به برنامه هسته‌ای ایران به هر مقصد و هدفی پایان داده بود - حل کرده

بود؛ اما در سال ۲۰۱۸، ترامپ از برنامه جامع اقدام مشترک، سرباز زد و اظهار داشت که توافق بهتری با ایران امکان‌پذیر است. از آن زمان، دولت وی با استفاده از تحریم‌ها تلاش می‌کند تا رهبران ایران را مجبور به بازگشت به میز مذاکره کند. بخش اعظم ضدیت دولت ایالات متحده در قبال ایران، با آنچه مایک پومپئو^{۱۰} وزیر امور خارجه به طور معمول از آن به عنوان «فعالیت بدخیم» ایران یاد می‌کند، توضیح داده شده است: «تلاش‌های ایران برای گسترش نفوذ خود در خاورمیانه از طریق تروریسم، براندازی سیاسی و کمک به گروه‌های شیعه». این فعالیت‌ها دلیل آن است که ایران، مرتب به عنوان «حامی برجسته دولت تروریسم در جهان» منسوب می‌شود. هم‌چنین برای مخالفان ایران، بهترین گواه این واقعیت است که ایران هنوز یک قدرت انقلابی در راستای تضعیف منافع ایالات متحده و متحدانش است. برای مخالفان برنامه جامع اقدام مشترک، از جمله دولت ترامپ، این توافق نامه به معنای به رسمیت شناختن ضمنی ایران، به عنوان یک هم‌سخن مشروع است؛ این مخالفان، استدلال می‌کنند که پایبندی ایران به این توافق، یک تاکتیک برای پیشبرد اهداف توسعه‌طلبانه خود در منطقه است. البته، این یک وضعیت بدون برد

کلاسیک بود؛ مخالفان، هم شاهد انعقاد معامله بودند و هم هرگونه عدم رعایت را گواه اهداف بدخواهانه ایران دانستند.

درست است که ایران بیشترین سهم خود را در قساوت‌ها مرتکب شده است اما دیگر همان کشور انقلاب اسلامی در دهه ۱۹۸۰ نیست که برای اصلاح نظم منطقه‌ای تلاش می‌کرد. به عنوان مثال، حمایت ایران از تروریسم در ۲۰ سال گذشته، به طور قابل توجهی کاهش یافته است و اگرچه هنوز هم نزدیکان تهران، حمایت آن را در حملات موفق‌آز قبیل بمب‌گذاری اتوبوس در ۲۰۱۲ در بورگاس^{۱۱} بلغارستان از دست می‌دهند، اما تلاش‌های آن‌ها از مقیاس کمتری نسبت به گذشته برخوردار است و بسیاری از توطئه‌های اخیر آن‌ها، به طور نامشخصی بی‌اثر بوده است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۱، نقشه ایران برای ترور سفیر عربستان سعودی در واشنگتن، از ابتدا محکوم شد، زیرا این نماینده ایرانی برای انجام قتل، به یک مأمور اداره مواد مخدر نزدیک شد. در سال ۲۰۱۲ نیز تروریست‌های ایرانی در بانکوک، به طور اتفاقی انفجاری را در خانه امن خود برپا کردند. هنگامی که پلیس تایلند به صحنه آمد، یکی از ایرانیان، نارنجکی پرتاب کرد - که به درخت اصابت نمود و به سمت

8 - Barack Obama

9 - Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)

10 - Mike Pompeo

11 - Burgas

خودش برگشت - که به یکی از پاهایش اصابت کرد و منفجر شد. هر نوع تروریسمی بد است، اما سیاستمداران، از تهدید ناشی از تروریسم حمایت شده توسط ایران، غافل می‌شوند که در مقایسه با تروریسم جهادی که بعضاً توسط شرکای سنی واشنگتن تحمیل شده یا حتی تأمین مالی شده‌اند، نسبتاً ناچیز است. فعالیت‌های ایران، به ثبات جهانی کمتر آسیب می‌زند؛ به عنوان مثال، پاکستان از گروه‌های تروریستی که الحاق کریمه^{۱۲} هند یا روسیه را مورد هدف قرار داده‌اند، پشتیبانی می‌کند، اما با این حال، واشنگتن ضمن حفظ روابط با اسلام‌آباد و مسکو، با تهران، به عنوان یک منفور رفتار می‌کند. به وضوح چیزی در حال وقوع است که از منافع استراتژیک فراتر می‌رود.

البته یک نکته مهم نیز این است که ایران، از گروه تروریستی لبنان و حزب سیاسی حزب الله، پشتیبانی می‌کند که انبار بزرگ اسلحه و موشکشان برای اسرائیل، تهدیدی جدی محسوب می‌شود. با این وجود، انگیزه‌های دولتی تهران، هم ژئوپلیتیکی و هم ایدئولوژیک است؛ موشک‌ها مهم‌ترین عامل بازدارنده استراتژیک ایران علیه اسرائیل هستند و این بازدارندگی، به طور کلی از سال ۲۰۰۶ رواج پیدا کرده است. دولت اسرائیل تصریح کرده است که اگر مجبور شود جنگ دیگری با حزب الله

داشته باشد، به لبنان حمله خواهد کرد و تنها پس از آن که حزب الله و اسلحه‌خانه‌های آن را نابود کرد، آنجا را ترک خواهد کرد. وضعیت، آشکارا حساس است اما نه اسرائیل و نه ایران، علاقه‌ای به مختل کردن وضع موجود ندارند.

گذشته از تروریسم، بسیاری از تلاش‌های ایران برای گسترش اهداف خود در سراسر خاورمیانه، باید در نظر گرفته شود؛ پاسخ‌های فرصت طلبانه به اشتباهات آمریکا و شرکای آن. به عنوان مثال، نظامیان معمولاً درباره نفوذ ایران در عراق هشدار می‌دهند، اما این اساساً نتیجه حمله ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ است که دولت اقلیت سنی صدام حسین را سرنگون کرد و اکثریت شیعه این کشور را به قدرت رساند. علاوه بر این، با افزایش نفوذ ایران، دولت‌های پی‌درپی در بغداد، روابط خوب خود را با تهران و واشنگتن حفظ کرده‌اند. در واقع، ممکن است که دولت فعلی تاکنون، موافق‌ترین دولت عراقی با ایالات متحده باشد اما با ایران هم خوب است. حمایت ایران از رژیم رئیس‌جمهور سوریه‌ای بشار اسد، تلاشی برای حفظ وضع موجود است. همچنین، دفاع از یک متحد است - که زمانی قابل اعتماد بود - پس از تهدید توسط کشورهای عربی سنی که با مسلح کردن و تأمین بودجه شورشیان سوریه، سعی در سرنگونی اسد داشتند. حمایت

ایران از انصار الله یمن نیز، اقدامی کاملاً مناسب برای تپی کردن منابع رقبای سعودی خود بوده است. هنری کیسینجر^{۱۳} اظهار داشت که ایران باید «تصمیم بگیرد که یک کشور باشد یا یک موضوع منازع فیه». به این عبارت، توسط استراتژیست‌های تنبل استناد شده است تا رویه سخت دائمی را علیه ایران توجیه کند. از این گذشته، اگر دشمن شما در درجه اول، تحت تأثیر ایدئولوژی باشد، احتمال سازش یا توافق با آن‌ها کمتر خواهد بود. مشکل این است که این منطق، بسیاری از تحلیلگران آمریکایی را به انگیزه‌های واقعی ایران یعنی به حداکثر رساندن منافع خود، کور کرده است.

خون بد

روابط ایالات متحده با ایران، به جنگ جهانی دوم برمی‌گردد؛ هنگامی که هزاران سرباز آمریکایی برای ایمن کردن یک خط ریلی ضروری برای پشتیبانی همیشگی از اتحاد جماهیر شوروی، یک متحد آمریکا، به ایران اعزام شدند. اگرچه دخالت ایالات متحده در ایران در اوایل دوره پس از جنگ، محدود بود اما واشنگتن، به عنوان شریک تازه در توطئه انگلیس برای سرنگونی نخست‌وزیر منتخب ایران، محمد مصدق، در سال ۱۹۵۳ دخالت کرد. سرنگونی مصدق،

گناه اصلی رابطه آمریکایی-ایرانی بود و عصبانیت ایران از کودتا، بعدها با حمایت ایالات متحده و اسرائیل از محمدرضا شاه پهلوی روبرو شد که سیاست‌های سرکوبگرانه و تلاش‌های بی‌معنی برای نوسازی، حمایت مردمی از رژیم شاه را تضعیف کرد. روابط صمیمانه شاه با ایالات متحده، موجب تضعیف هر دو طرف در نگاه ایرانیان شد و به نارضایتی منتهی به انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ کمک کرد. انقلاب اسلامی، نقطه عطفی را نشان داد.

در اواخر سال ۱۹۷۹، دانشجویان ایرانی به سفارت آمریکا در تهران، حمله کردند و کارمندان آن را به گروگان گرفتند که این کار، رئیس‌جمهور آمریکا، جیمی کارتر^{۱۴} را به فسخ روابط دیپلماتیک در آوریل ۱۹۸۰ سوق داد. طولی نکشید که آمریکا با منافع ایران در خاورمیانه درگیر شد. در سال ۱۹۸۰، عراق به ایران حمله کرد. پس از دفع این حمله اولیه، در سال ۱۹۸۲، ایران با هدف سرنگونی صدام و گسترش انقلاب اسلامی، به عراق حمله کرد و موجب ترس ایالات متحده از تسلط ایران در خلیج فارس شد. در سال ۱۹۸۳، پس از آنکه یک مأموریت صلح‌آمیز آمریکا در لبنان، به مداخله‌ای مبنی بر حمایت از دولت مسیحی این کشور تبدیل شد، ایران و سوریه از شبه‌نظامیان شیعه

لبنان که به دیپلمات‌ها، کارکنان نظامی و مأموران اطلاعات آمریکایی حمله کرده بودند، حمایت کردند. گرچه ایالات متحده با ترس از اینکه پیروزی عراق، می‌تواند ایران را به سمت درخواست کمک از اتحاد جماهیر شوروی سوق دهد، در اواسط دهه ۱۹۸۰ تلاش کرد تا تهران را در جنگ ایران و عراق پشتیبانی کند، پس از آشکار شدن رسوایی ضد ایران در اواخر دهه ۱۹۸۰- که موجب سست شدن پایه‌های دولت ریگان^{۱۵} شد- واشنگتن با قاطعیت از بغداد حمایت کرد.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، ایالات متحده خود را به دردمرانداخت؛ واشنگتن، احساس کرد که باید به‌طور نامحدود، جاه‌طلبی‌های ایران و عراق را سرکوب کند، به جای اینکه از یکی برای تعادل دیگری استفاده کند. با این حال، این سیاست چندان تداوم نداشت. پس از آنکه ایالات متحده رژیم صدام را در سال ۲۰۰۳ تخریب کرد، خود را با یک دشمن (ایران) و بدون هیچ شریک محلی برای دفاع تنها گذاشت. در همین زمان، حمله آمریکا به عراق، رهبران ایران را متقاعد کرد تا (در زمانی که با سربازان آمریکا در هردو مرز افغانستان و عراق روبرو هستند) از این فرصت، با انتقال وسایل مهلک انفجاری به شبه‌نظامیان شیعه عراق، به سربازان آمریکا هجوم برند و روابط کشورها را

بدتر کنند. برای مدت کوتاهی در دوره دولت اوباما، ایالات متحده توانست از ترکیب دیپلماسی و فشار استفاده کند تا فضایی برای مذاکره برنامه جامع اقدام مشترک ایجاد نماید؛ اما در زمان ترامپ، خصومت قدیمی ایالات متحده با کینه دوباره پدیدار شد.

دوام و سواس ۴۰ ساله ایالات متحده از ایران، قابل توجه است. در نظر بگیرید که ایالات متحده در جنگ یک قرن در ویتنام شکست خورد که جان بیش از ۵۸ هزار آمریکایی را گرفت، اما با این حال، روابط کاملاً دیپلماتیک میان واشنگتن و هانوی^{۱۶} در سال ۱۹۹۵ و تنها دو دهه پس از آنکه آخرین هلیکوپترها سایگون^{۱۷} را ترک کنند، دوباره برقرار شد. بدرفتاری‌های ایران، مهم‌تر از همه، به گروگان گرفتن ۵۲ دیپلمات آمریکایی و سایر شهروندان به مدت ۴۴۴ روز از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰، قطعاً در این عدم مصالحه مؤثر بوده است، اما تعداد کشته‌شدگان آمریکایی از سال ۱۹۷۹- که به هر طریقی می‌توان به ایران نسبت داد- از ۵۰۰ نفر کمتر است. در ۱۲ موقعیت در ۱۸ سال گذشته، سازمان سرشماری گالوپ^{۱۸} از آمریکایی‌ها این سؤال را پرسیده است که «شما امروز چه کشوری را در هر نقطه‌ای از جهان، بزرگ‌ترین دشمن ایالات متحده به حساب می‌آورید؟» ایران در پنج

۱۶- Hanoi پایتخت ویتنام
۱۷- Saigon شهری در ویتنام

مورد از این نظرسنجی‌ها، در صدر این لیست قرار گرفته است؛ یعنی شش رتبه بالاتراز چین و هشت رتبه بالاتراز روسیه شناخته شده است؛ برخلاف نداشتن سلاح هسته‌ای، نیروی دریایی زیرسطحی یا توانایی طراحی علیه قدرت داخلی آمریکا به صورت جدی (مانند کودتا).

چگونه می‌توان این خصومت را توضیح داد؟ یک دلیل این است که ایران با تعریف آمریکا، یک تهدید جدی محسوب می‌شود. مشابه اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد؛ ایران دارای یک ایدئولوژی انقلابی، جهت‌گیری توسعه‌طلبانه و شبکه‌ای از متحدان در سراسر جهان - جوامع شیعه در خاورمیانه، آفریقای غربی و حتی مبارزانی در آمریکای جنوبی - است. ایران تا زمان حمله آمریکا به عراق، موفقیتی در ترویج تصویر خود به عنوان یک قدرت ایدئولوژیک جهانی داشت و به عنوان رهبر مقاومت مسلمانان در برابر برتری آمریکا مطرح می‌شد. اگرچه با سقوط صدام، جامعه شیعیان عراق تقویت شد، اما حاکمان سنی منطقه، دست از کار نکشیدند و به طور مؤثری تهدیدهای ایران را به عنوان یک اقرار به خشونت در جهان اسلام، جلوه داده و می‌دهند. ایران به جای اینکه به عنوان یک قدرت ضد استعماری تلقی شود، به رهبر «هلال شیعه» - که متحدان سنی ایالات متحده را تهدید می‌کند - تبدیل شد.

برای وخیم شدن امور، ایالات متحده و ایران با یکدیگر، به طرز چشمگیری متفاوت‌تر از ایالات متحده و شوروی برخورد کرده‌اند. واشنگتن و مسکو با آگاهی از زرادخانه‌های هسته‌ای مربوطه و چندوچون ارتباطات بین‌المللی یکدیگر، سعی در همکاری با یکدیگر داشتند و از دخالت در منافع حیاتی یکدیگر اجتناب می‌کردند. کیسینجر،^{۱۹} رهبری اتحاد جماهیر شوروی را «اساساً بی‌اهمیت» توصیف کرد، اما این مانع از تعامل او - یا سایر رهبران ایالات متحده - با آن‌ها نشد. در مقابل، ایالات متحده از تعامل با ایران، امتناع ورزیده و روابط این دو کشور، همواره در هاله‌ای از برافروختگی و ناراحتی، تقریباً پایدار بوده است.

طی دو دهه گذشته، بی‌زاری ایالات متحده از ایران، در حالی که تهران آرمان‌های انقلابی خود را تنزل داده، شدت بیشتری پیدا کرده است. این خصومت افزایش یافته، هم با افزایش نفوذ مسیحیان اوانجلیست در حزب جمهوری خواه و هم با افزایش حمایت عمومی از اسرائیل در ایالات متحده، همزمان شده است. در سال ۱۹۸۹، گالوپ دریافت که ۴۹ درصد نظر کلی آمریکایی‌ها نسبت به اسرائیل مطلوب است. امروز این رقم، ۶۹ درصد شده است. تمایل به اسرائیل به‌ویژه در میان جمهوری خواهان

محافظه‌کار، به سرعت بالا رفته و در سال گذشته به ۸۷ درصد رسیده است. حمایت دموکرات‌ها نیز از اسرائیل افزایش یافته، اما در حال حاضر، تنها ۶۲ درصد است. نفوذ اسرائیل در سیاست ایالات متحده در قبال ایران به‌ویژه از سال ۲۰۱۲، برجسته‌تر شده است. در آن سال، نامزد جمهوری خواه برای انتخابات ریاست جمهوری، میت رامنی^{۲۰}، روابط آمریکا-اسرائیل را به عنوان سرمایه جمهوری خواهان معرفی کرد و برنده یک تأیید شبه رسمی از نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو^{۲۱} شد. سیاستمداران و سیاست‌گذاران هر دو جناح با نمایش تعهد خود برای کمک به اسرائیل در تأمین منافع خود، برای شکست یکدیگر به هم یورش بردند. اخیراً، محمد بن سلمان^{۲۲}، ولیعهد سعودی که هرچند با صراحت با اسرائیل هم‌پیمان نشده و به طرز ماهرانه‌ای با خانواده ترامپ روبه‌رو می‌شود، ریاض^{۲۳} را نیز به دارایی جمهوری خواهان تبدیل کرده است. ایالات متحده تحت نظارت ترامپ تا حد زیادی نسبت به گذشته، سیاست خاورمیانه‌ای خود را در جهت منافع اسرائیل و عربستان سعودی تدبیر کرده است. به عنوان مثال، در ماه اوت، دولت ترامپ به اسرائیل اجازه داد تا یک حمله هوایی در عراق، علیه یک

20 - Mitt Romney

21 - Benjamin Netanyahu

22 - Mohammed bin Salman

23 - Riyadh



شبهه نظامی متحد ایران انجام دهد؛ اقدامی که به وضوح، برخلاف منافع آمریکا برای ثبات عراق است. برای ایالات متحده، این خصومت با ایران پرهزینه است، زیرا خطر درگیری مسلحانه را افزایش می‌دهد. از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸، یعنی زمانی که ایالات متحده و کشتی‌های ایرانی در آب‌های خلیج فارس درگیر می‌شدند، این دو کشور، از دشمنی‌های صریح خودداری کردند؛ اما نزدیکی فعلی ایالات متحده و نیروهای ایرانی، تاریخچه خصومت این دو کشور و تمایل رهبران‌شان برای ارتباط با یکدیگر در تعامل مجموعاً صفر^{۲۴}، همگی خطر درگیری را افزایش می‌دهد. نبود روابط دیپلماتیک و سایر راه‌های ارتباطی، درگیری‌ها را بیشتر می‌کند. همه می‌دانند که یک جنگ بزرگ در خاورمیانه با ایالات متحده، چقدر سهمگین خواهد بود و به وضوح، بهتر است که از آن جلوگیری شود.

همچنین برخورد فعلی آمریکا با ایران، خطر ایجاد شکاف بین ایالات متحده و اروپا را به همراه دارد. گرچه اروپایی‌ها عشق زیادی به رژیم [نظام] ایران ندارند، اما مذاکره را به منازعه ترجیح می‌دهند. آن‌ها به‌ویژه از اینکه به نگارش برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) کمک کرده‌اند، افتخار می‌کنند که شاهکار هماهنگی پیچیده

مجموع صفر به وضعیتی گفته می‌شود که سود = ۰ - ۲۴
با زبان هرکدام از طرفین دقیقاً مساوی زبان یا سود
طرف مقابل است.

و اضمحلال شده‌اند و سوریه، تقریباً سقوط کرده است. فشارهای اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی در منطقه، طی سال‌های آینده افزایش خواهد یافت. برای بیشتر کشورها، به استثنای چند رژیم سلطنتی نفتی، چشم‌انداز کوچکی برای جبران آسیب‌ها وجود دارد. ایالات متحده نیز علاقه دارد که به این کشورها کمک کند تا در کنار هم باشند؛ اما عملیات حداکثر فشار بر ایران که قصد ورشکستگی رژیم و ساقط کردن شرایط انقلابی را دارد، دقیقاً برخلاف این منافع است. عواقب فروپاشی دولت در ایران، از جمله بحران احتمالی پناهندگان و فشارهای شدید بر کشورهای همسایه، بدتر هم خواهد بود.

ما می‌توانیم این مشکل را حل کنیم

واشنگتن و تهران به ندرت با هم کنار آمده‌اند؛ اما خصومت پنهان ترامپ با ایران، نشان دهنده خروج

دیپلماتیک بود. قطع ارتباط با ایران در اقیانوس اطلس، حداقل به دولت رئیس‌جمهور آمریکا، بیل کلینتون^{۲۵} برمی‌گردد؛ هنگامی که کنگره به اعمال تحریم بر شرکت‌های اروپایی که تجهیزات خود را به صنعت نفت ایران می‌فروختند، رأی داد اما این تحریم، در زمان ترامپ شدت گرفته است. اتحاد اقیانوس اطلس، ممکن است از همان اهمیت استراتژیک عمیقی که در طول جنگ سرد داشت، برخوردار نباشد، اما در عصری که هم چین و هم روسیه، غرب را به چالش می‌کشاند، هنوز هم با اهمیت است. اجازه به ایران برای تبدیل شدن به نقطه‌ای دردناک بین ایالات متحده و اروپا، بسیار بی‌احتیاطانه است.

در نتیجه، مخالفت آمریکا با ایران، تهدیدی برای ثبات منطقه است. اکثر کشورها در خاورمیانه شکننده هستند. تنها در یک دهه گذشته، دو کشور لیبی و یمن، دچار سقوط

از عرف رؤسای جمهور قبلی است. از زمان انقلاب اسلامی، دولت‌های پیاپی ایالات متحده با ایران، رابطه دوسویه‌ای داشته‌اند و آشکارا رویه سختی را در پیش گرفته‌اند. این موضوع، نشان دهنده این است که ایران، دشمنی غیرقابل تحمل برای ایالات متحده است؛ اما به صورت غیرآشکار، هر دو دولت دموکرات و جمهوری خواه به دنبال یک رویکرد عمل‌گرایانه تر بودند. در عین حال، هیچ‌کدام از دولت‌های پیشا ترامپ، معتقد نبودند که یک ارتباط کاری با حکومت ایدئولوژیک ایران، نقض‌کننده دشمنی آمریکا با این کشور است.

این تقسیم بین رویکردهای عمومی و خصوصی در زمان کارتر آغاز شد. پس از آنکه شاه در ژانویه سال ۱۹۷۹ از ایران گریخت و خواستار ورود به ایالات متحده برای مراقبت‌های پزشکی شد، کارتر ماه‌ها مردد بود تا سرانجام در ماه اکتبر و بدون در نظر گرفتن اعتراض سفیرش در تهران، تقاضای شاه را پذیرفت. سی‌ای‌ای در پشت صحنه تا نوامبر ۱۹۷۹، همچنان برای دولت جدید ایران، اطلاعات مهم تهیه می‌کرد؛ هنگامی که دانشجویان مسلمان، با عصبانیت از تصمیم کارتر، سفارت آمریکا را در تهران به تصرف خود درآوردند. بحران گروگان‌گیری و به دنبال آن، تلاش آمریکایی‌ها برای نجات گروگان‌ها در سال ۱۹۸۰، تنها فاکتوری بود که کارتر را

متقاعد کرد که این انقلاب، به روابط بین ایالات متحده و ایران به طور جبران‌ناپذیری آسیب رسانده است. حتی رئیس‌جمهور رونالد ریگان^{۲۶} که به دلیل شفافیت خود مورد ستایش بود، حاضر بود در مواقع مناسب، با ایران همکاری کند. در طول یک سال ونیم اول دوره ریاست جمهوری ریگان، ایالات متحده به اسرائیل اجازه داد تا مقدار زیادی سلاح ساخت آمریکا را برای کمک به جنگ علیه صدام، به ایران ارسال کند. برخلاف اینکه ایران و سوریه در سال ۱۹۸۳ در حملات جداگانه‌ای علیه سفارت و یک پادگان دریایی آمریکا در بیروت، تباری کرده بودند، ۱۷ نفر از سفارتخانه‌ها و ۲۴۱ سرباز آمریکایی را به قتل رساندند، ریگان هرگز راضی به تلافی نشد. در دوره دوم ریاست جمهوری، او بار دیگر به دنبال از سر گرفتن روابط با ایران بود. دولت وی دو دلیل اصلی برای از سرگیری روابط داشت: آمریکا برای آزادسازی گروگان‌های آمریکایی که توسط متحدان ایرانی در لبنان نگهداری می‌شدند، به کمک ایران نیاز داشت و می‌خواست، قدرت نفوذ ایالات متحده را در تهران افزایش دهد، آن هم زمانی که به نظر می‌رسید شوروی‌ها ممکن است، سعی کنند خود را به ایران نزدیک نمایند. در سال ۱۹۸۵، ایالات متحده فروش تجهیزات نظامی به ایران را از طریق واسطه‌های اسرائیلی از سر گرفت،

عملیاتی که بیش از یک سال ادامه داشت تا زمانی که توسط یک روزنامه لبنانی افشا شد. افشاگری این فروش‌ها، تقریباً ریاست جمهوری ریگان را نابود کرد. به ویژه هنگامی که مشخص شد که کارمند شورای امنیت ملی، الیور نورث^{۲۷} از پول این فروش‌ها، برای سرمایه‌گذاری غیرقانونی قراردادهای نیکاراگوئه استفاده کرده است.

روایت مشهور در مورد رسوایی ضد ایرانی این است که ریگان، به شدت نگران گروگان‌های آمریکایی در لبنان بود، اما شاید به این حقیقت نزدیک‌تر باشد که بگوییم رویکرد ریگان به ایران، موازی رویکرد او با اتحاد جماهیر شوروی بود. او معتقد بود که هر دو رژیم، ناپایدار هستند و بهترین راه برای تسریع سقوط آن‌ها از طریق مذاکره با پشتوانه قدرت نظامی است. مسلماً مشکل او این بود که ایران، یک میخائیل گورباچف^{۲۸}، نخست‌وزیر اصلاح‌طلب اتحاد جماهیر شوروی - که شریک مذاکره‌کننده ریگان بود- نداشت.

اگرچه این سیاست ایالات متحده آمریکا در دوران رئیس‌جمهور جورج اچ. دبلیو بوش^{۲۹} به حاشیه رانده شد، اما توسط جانشین وی، کلینتون، از سر گرفته شد. پس از تشدید تحریم‌ها توسط واشنگتن، ایران در سال ۱۹۹۶، بمباران مجتمع

27 - Oliver North
28 - Mikhail Gorbachev
29 - George H. W. Bush

26 - Ronald Reagan

برج‌های خیر^۳، در عربستان سعودی سپس منطقه پرواز ممنوع مورد استفاده ارتش نظامیان آمریکا در عراق را ترتیب داد. نوزده عضو نیروی هوایی ایالات متحده کشته شدند. (مانند زمان ترامپ، فشارهای آمریکایی پاسخ ایرانیان را به دنبال داشت.) با این وجود، می‌توان سرزنش این حمله را امرانه بر ایران تحمیل کرد. در سال ۱۹۹۷، انتقام، جذابیت خود را از دست داد. از این گذشته، در این زمان محمد خاتمی کسی که تعهد کرده بود به سیاست خارجی تحریک‌آمیز ایران پایان دهد، به طور موقت، به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. کلینتون به سرعت اقدام کرد تا از برنامه اصلاحات خاتمی برای سرمایه‌گذاری استفاده کند، اما شناس کمی برای کاهش مجازات کنگره داشت؛ یک شرط لازم ایرانی برای پیشرفت معنادار دیپلماتیک. آنچه ممکن است فرصتی برای عادی‌سازی روابط دوجانبه باشد، ناکام ماند.

رئیس‌جمهور بوش، هیچ‌گاه شناس اجرای این سیاست را در مقابل ایران قبل از حمله ۱۱ سپتامبر نداشت. با این حال، هنگامی که بوش تعادل خود را دوباره به دست آورد، ایالات متحده و ایران پس از حمله ایالات متحده در ۲۰۰۱، در افغانستان، کاملاً باهم همکاری کردند؛ اما در ماه مه ۲۰۰۳، اطلاعات آمریکا یک پیام تبریک از ستیزه‌جویان القاعده

در بازداشت خانگی در ایران را برای تروریست‌هایی که به یک خانه مسکونی در ریاض حمله کرده بودند، رهگیری کرد. بوش به سرعت به همکاری ایالات متحده با ایران در افغانستان خاتمه داد، ایران نیز شروع به ارسال سلاح به شورشیان شیعه در عراق کرد و فرصت همکاری از بین رفت.

عدم موفقیت در ایجاد روابط حسنه میان آمریکا و ایران، تنها نمی‌تواند پای واشنگتن نوشته شود. مسلماً از سال ۱۹۷۹، ایران، اغلب به سمت ایجاد تنش منحرف شده است. تهران و متحدان این کشور، ترور، آدم‌ربایی و حملات تروریستی علیه آمریکایی‌ها و متحدان ایالات متحده انجام داده‌اند. رژیم [نظام] اسلامی، رسم ضدآمریکایی را به مؤلفه اصلی ایدئولوژی و خطابه‌های ملی خود تبدیل کرده و گرچه عناصر رهبری ایران مدت‌ها است که از تشنج‌زدایی حمایت می‌کنند، دیگر نهادهای قدرت در داخل تهران - از جمله روحانیون تندرو و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - وقت داشته‌اند و دوباره در تلاش‌اند تا دستیابی به اهداف دیپلماتیک را ناممکن کنند.

با این حال، دولت اوپاما نشان داد که دشمن بودن تهران، مانعی غیرقابل عبور برای پیشرفت نیست. اوپاما نیز مانند کلینتون وارد کار شد و تصمیم گرفت با ایران سختگیر باشد. وی در دوره اول ریاست

جمهوری، از اعتبار خود با اروپایی‌ها برای گسترش تحریم‌های چندجانبه علیه ایران استفاده کرد و امیدوار بود، تهران را وادار به مذاکره در مورد برنامه تسلیحات هسته‌ای کند. سپس، در انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۲۰۱۳، حسن روحانی جانشین محمود احمدی‌نژاد عصبانی شد. روحانی تحصیل کرده غرب و حاضر به تبادل ثبات طولانی مدت در برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران برای رهایی از تحریم‌های ایالات متحده بود. توافق حاصل شده در برجام، به موضوع هسته‌ای متمرکز شد؛ دو طرف قصد نداشتند تا موانع بی‌شمار دیگری را برای آشتی ایالات متحده و آمریکا حل کنند اما بسیاری از هواداران معامله، تصور می‌کردند که مذاکره موفقیت‌آمیز برای چنین توافق نامه پیچیده‌ای، نمونه‌ای مفید خواهد بود و امکان گفتگو در مورد سایر موضوعات را در آینده فراهم می‌کند. اوپاما پس از اعمال حداکثر فشار چندجانبه بر ایران در دوره نخست ریاست جمهوری خود، مقام خود را زمانی ترک کرد که زمینه برای بهبود روابط فراهم بود.

بازگشت به حالت عادی

مطمئناً سیگنال‌های ضعیفی وجود دارد مبنی بر اینکه ترامپ در پایان، از الگوی کج دار و مریز کونونی در ارتباط با ایران پیروی خواهد کرد، در حالی که سعی می‌کند در افکار عمومی سخت به نظر برسد، اما

هم‌زمان به دنبال توافق پنهانی است. تصمیم وی مبنی بر عدم تلاقی سقوط هواپیمای بدون سرنشین آمریکایی در ماه ژوئن، تلاش وی برای برقراری تماس تلفنی با روحانی و اخراج اخیر بولتون، همگی حاکی از این ماجرا است؛ اما چه بسا که چنین عقب‌گردی بعید هم به نظر بیاید. چراکه موافقان جمهوری خواه ترامپ، چه در داخل و چه خارج از کنگره، هنوز هم از رویه سخت علیه تهران، حمایت می‌کنند و ایرانیان شک دارند که می‌توان به ترامپ، اعتماد کرد تا به هرگونه توافق پایبند باشد. او احتمالاً زمانی که مقامش را ترک می‌کند، حکم تسخیر ایران را داده است، همان‌گونه که در ابتدای ریاست جمهوری اش قصد آن را داشت.

باین حال، ایالات متحده (اگر نه در زمان ترامپ، پس در زمان جانشین وی) علاقه شدیدی برای یافتن یک توافق موقت با ایران دارد؛ دقیقاً همان طور که بارها در پی انجام دادن با اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد بود. مهم‌ترین هدف واشنگتن باید جلوگیری از دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای باشد - توسعه‌ای که می‌تواند کل خاورمیانه را بی‌ثبات کند - مؤثرترین راه برای انجام این کار نیز، از طریق دیپلماسی چند جانبه در امتداد خط برنامه جامع اقدام مشترک است. برجام، نه تنها یک رژیم بازرسی را فراهم می‌کند که خود می‌تواند موجب

افزایش تجمع اطلاعات غرب در خصوص فعالیت‌های ایران شود، بلکه انگیزه‌هایی برای همکاری در ایران ایجاد می‌کند. در مقابل، یک رویکرد جنگ طلب، موجب تقویت تندرهای ایران و ایجاد انگیزه‌های همیشگی برای دشمنی در ایران می‌شود. با این وجود، یافتن یک توافق عملی، دیپلماسی جسورانه‌ای را توسط یک دولت دموکراتیک در آینده به دنبال خواهد داشت که باید بر مخالفت‌های حزب جمهوری خواه و یک دولت اسرائیلی غلبه کند که خواهان استفاده از قدرت ایالات متحده برای شکست ایران هستند.

هدف دوم ایالات متحده، باید به دست آوردن اهرم‌هایی در سیاست خارجی ایران باشد تا احتمال درگیری میان واشنگتن و تهران را کاهش دهد. بیان این موضوع، ساده‌تر از انجام دادن آن است، زیرا یک دولت ایالات متحده باید به‌طور هم‌زمان با ایرانیان ارتباط برقرار کند و اضطراب متحدان ایالات متحده را کاهش دهد. همچنین، این امر، به دلیل خرابکارهای احتمالی طرف ایرانی چالش برانگیز خواهد بود؛ یعنی تندرهایی که در چند نوبت، روابط حسنه را مسدود کرده‌اند. حداقل تأثیرگذاری معنادار بر سیاست‌گذاری ایران، نیاز به افتتاح کانال ارتباط نظامی با ایران دارد که هدف اصلی آن جلوگیری از درگیری‌های تصادفی است. سپس این پیوند، می‌تواند به

سمت مذاکرات چند جانبه در مورد سؤالات فنی پیش برود، همچنین، به سمت بحث‌های سیاسی عالی‌تر در مورد زمینه‌های همکاری‌های بالقوه حرکت کند و در نهایت، به عادی‌سازی دیپلماتیک برسد. فقط در هنگام بازگشایی سفارت آمریکا در تهران، روابط متقابل منظم و تجاری بین دو طرف وجود خواهد داشت تا ایالات متحده بتواند در تصمیم‌گیری ایران تأثیر بگذارد. اکنون که جنگ در سوریه به‌طور کامل به پایان رسیده است، بازدارندگی در مرز اسرائیل و لبنان ادامه دارد و اسرائیل، عزم خود را در جلوگیری از حمله به نیروهای ایران در نزدیکی ارتفاعات جولان^{۳۱} نشان داده و همچنین، امارات متحده عربی از جنگ سعودی‌ها در یمن، فاصله گرفته است. این کارها فرصتی برای حرکت محتاطانه ایجاد می‌کند. بعید است که ترامپ، آن را تا حد زیادی به دلیل بالا بودن هزینه سیاسی دریافت شده درک کند اما دولت بعدی باید در درازمدت، مشارکت پایدار را امتحان کند.

منبع:

این مقاله در شماره نوامبر و دسامبر ۲۰۱۹ ماهنامه فارین افز منتشر گردیده و از طریق آدرس ذیل قابل دستیابی است:

<https://www.foreignaffairs.com/articles/middle-east/2019-10-15/americas-great-satan>